

چکیده

قوانین آیین دادرسی کیفری با به عبارت دیگر، قوانین کیفری شکلی، از آن رو که تابع اصل قانونی بودن است، همچون قوانین ماهوی، به گذشته تسری نمی یابد و در نتیجه، اقدامهای صحیح قبل از حکومت قانون لاحق، باطل و معدوم نمی شود و این تعبیر که قوانین گفته شده نسبت به جرایمی که تعقیب آنها شروع نشده یا منجر به صدور حکم قطعی نشده است، به صورت استثنایی به گذشته عطف می شود، موجّه نیست؛ زیرا علاوه بر این که موضوع قوانین شکلی با ماهوی متفاوت است، از کشف جرم تا اجرای مجازات، وضعیتهای حقوقی مستقلی همچون تعقیب جرم، صلاحیت دادگاه و...

وجود دارد که اگر هر يك از این وضعیتها به صورت ناتمام با اجرای قانون جدید مواجه شود، تحت حکومت آن قرار می گیرد و اراده جدید قانون گذار، وفق اصل اعمال فوری قانون، بی درنگ اجرا می شود.

مقدمه

حقوق دانان در کنار قانون ماهوی، از اصطلاح قانون شکلی یا اجرایی یاد می کنند (۱) که اگرچه تشخیص آنها از یکدیگر همیشه آسان نیست (۲) ولی اصولاً قوانین آیین دادرسی کیفری به تنظیم قواعد آن می پردازد و شامل مجموعه قواعد و مقررات مربوط به کشف جرم، وظایف ضابطان دادگستری، تعقیب متهمان و تحقیق از آنان، تعیین سازمان و صلاحیت مراجع کیفری و تکالیف آنها، تشریفات دادرسی، طرق شکایت از احکام و اجرای آنها و همچنین بیان حقوق متهمان است. (۳)

از نظر اعمال قانون کیفری در زمان، قانون کیفری ماهوی بر تمامی جرایمی که وقوع آنها بعد از لازم الاجرا شدن قانون است، بی درنگ اعمال می شود و بر وقایع گذشته، حکومتی ندارد؛ مگر آن که وضعیتی را برای مرتکب جرم پیش آورد که مساعدتر به حال او باشد که در این صورت، تسری آن به گذشته، به طور استثنایی به دلایل انسانی و به حکم قانون، لازم است، ولی با تصریح قانون گذار، این ضابطه بر جرایم واقع شده در زمان حکومت قانون موقتی، اعمال نمی شود.

موضوع در خور توجه، این است که آیا قواعد مزبور، بر قوانین کیفری شکلی نیز اعمال می شود یا خیر؟ برای مثال، اگر در زمان وقوع جرمی، قواعد شکلی خاصی قابل اجراست و در جریان رسیدگی به آن، صلاحیت دادگاه رسیدگی کننده به جرم تغییر یابد، دادرسی کیفری بر اساس کدام يك از قوانین قدیم یا جدید ادامه می یابد و تعارض بین دو قانون، چگونه رفع می شود؟ به طور کلی آیا اعمال قانون کیفری شکلی در زمان، تابع قواعد مربوط به قانون ماهوی است یا اجرای آن را قواعد متفاوت دیگری اداره می کند؟

اهمیت مقررات شکلی از جهت نقشی که در حراست از حقوق و آزادیهای افراد دارد، ایجاب می کند تا قواعدی مدون درباره اعمال قوانین کیفری شکلی در زمان وضع گردد.

با آن که ماده ۱۱ قانون مجازات اسلامی به قواعد مربوط به اعمال قوانین کیفری ماهوی در زمان تصریح کرده است، ولی مقررات کیفری ما بر خلاف قانون مجازات فرانسه و کویت درباره قوانین کیفری شکلی، نسبت به آن سکوت کرده اند و تنها در مقررات پراکنده ای که به ایجاد مراجع قضایی خاص و تشریح تشریفات دادرسی آنها مربوط است، ضوابطی مقرر شده است؛ از این رو، موضوع اعمال قوانین شکلی در زمان در حقوق کیفری ایران را بیشتر به مدد قواعد فراهم آمده توسط دکترین و نظراتی که حقوق دانان مطرح کرده با رویه قضایی به وجود آورده است، تبیین می کنیم و با بهره گیری از قواعدی که در حقوق تطبیقی مطرح است، نخست قواعد کلی مربوط به اعمال قانون کیفری شکلی در زمان را معرفی و سپس به دو مورد از مهمترین مصادیق مربوط به قوانین شکلی را بر آن قواعد منطبق می کنیم.

قواعد حاکم بر اعمال قانون کیفری شکلی در زمان

اصل قانونی بودن قواعد کیفری شکلی

به موجب بنیادی ترین اصل حقوق کیفری، نه تنها وضع جرایم و تعیین مجازاتها منوط به حکم قانون است، تشریفات دادرسی کیفری؛ از جمله، صلاحیت دادگاهها، صدور احکام کیفری و نحوه اجرای آنها و به طور کلی، مقررات شکلی را نیز باید قوانین کیفری مقرر کند. (۴) بدین جهت، حقوق دانان کیفری از اصل قانونی بودن حقوق کیفری یاد می کنند که قلمرو آن، نه تنها جرایم و مجازاتها، بلکه ترتیبات رسیدگی به جرایم و اجرای مجازاتها را نیز شامل می شود (۵) و بر این اساس، نظر برخی از حقوق دانان

مبنی بر حصر اصل قانونی بودن به جرایم و مجازاتها، مورد انتقاد قرار گرفته و از اندیشه حکومت اصل قانونی بودن، به طور مساوی بر قوانین ماهوی و شکلی، حمایت شده است.(۶)

از مهمترین دلایل قانونی کردن قواعد شکلی، صرف نظر از انتظام سازمانی و تأمین مصالح عمومی، این است که بسیاری از مقررات آن راجع به بازداشت‌های احتیاطی، احضار یا جلب شهود ...

با تحدید آزادیهای فردی و از سوی دیگر، تبیین حقوق متهمان و اشخاصی که در فرآیند دادرسی کیفری دخالت دارند، مرتبط است؛ پس همچنان که قانون‌گذار با احصای رفتارهایی که آزادی اشخاص را محدود می‌کند (جرایم)، انجام آنها را به جهت آن که با نقض حدود الهی و نظم اجتماعی یا تجاوز به منافع دیگران ملازمه دارد، مشمول واکنش اجتماعی قرار می‌دهد (تعیین مجازات)، باید به دقت، ترتیبات رسیدگی به جرایم و اجرای مجازاتها را که گاهی اهمیت آن از خود تعیین جرایم و مجازاتها بیشتر است، قانونمند کرده، به اطلاع عموم برساند.

به همین جهت به نظر برخی از حقوق‌دانان، مجرم باید قبلاً از صلاحیت دادگاه و تشریفات مقرر آن مطلع گردد.(۷) دادرسی کیفری نیز تنها بر اساس تشریفات دادرسی را شروع و ادامه می‌دهد که قانون مقرر کرده است.

قانونمند کردن ترتیبات رسیدگی به جرایم و جریان دادرسی بر اساس قانون، مورد توجه و اهتمام تدوین‌کنندگان قانون اساسی نیز قرار گرفته است؛ بدین‌جهت، بجز اصولی از آن که به موضوعات و قواعد شکلی اختصاص دارد، اصل ۱۵۹ ق.ا.

مقرر می‌دارد: «مرجع رسمی تظلمات و شکایات، دادگستری است.

تشکیل دادگاهها و تعیین صلاحیت آنها منوط به حکم قانون است» و اصل ۳۴ نیز اشعار می‌دارد: «...»

هیچ کس را نمی‌توان از دادگاهی که به موجب قانون، حق مراجعه به آن را دارد، منع کرد.» اصل ۳۶ نیز مقرر کرده است: «حکم به مجازات و اجرای آن باید تنها از طریق دادگاه صالح و به موجب قانون باشد.»

بنابراین، به نظر می‌رسد تصریح قانون اساسی به قانونی بودن تشکیل و صلاحیت دادگاهها و اجرای مجازات و دلالت برخی از اصول آن بر قانونی بودن ترتیبات رسیدگی در دادگاهها، تردیدی را ایجاد نمی‌کند که قانونی بودن تشریفات و قواعد دادرسی از ارزشی اساسی برخوردار است که قانون‌گذار نیز نمی‌تواند با نقض قانون اساسی، وضع آن را به مقام دیگری تفویض کند و همچنان که برخی از حقوق‌دانان نیز گفته‌اند، مقامات اجرایی یا قضایی نمی‌توانند قواعد آن را تنظیم کنند.(۸) بنابراین، با وضع آیین‌نامه اجرایی نیز نمی‌توان صلاحیتی را برای دادگاهها و مراجع قضایی ایجاد کرد و یا آن را تغییر داد.

تصویب قوانین متعدد مربوط به آیین دادرسی؛ از جمله: قانون تعیین موارد تجدید نظر احکام دادگاهها و نحوه رسیدگی آنها (مصوب ۱۳۶۷/۷/۱۴)، قانون تشکیل دادگاههای کیفری یک و دو، شعب دیوان عالی کشور (مصوب ۱۳۶۸/۳/۳۱) و قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری، دلیلی بر صحت مدعای مزبور است.

عدم عطف قانون کیفری شکلی به گذشته

قانونی بودن قواعد شکلی، همچون قوانین ماهوی، نتیجه منطقی واحدی را ایجاد می‌کند و آن، عدم عطف قانون کیفری شکلی به گذشته است و بر خلاف قوانین ماهوی، نفع مرتکب نیز اصولاً اقتدار قاعده مزبور را محدود نمی‌کند.

به عبارتی دیگر، نفع مرتکب، اصولاً مجوزی برای عطف قانون کیفری شکلی به گذشته ایجاد نمی‌کند.

نمی‌توان اصل قانونی بودن قواعد شکلی و دادرسی را پذیرفت و از قبول نتیجه تکمیلی آن؛ یعنی عدم تسری قانون شکلی به گذشته امتناع کرد و یا بدون دلیل قانونی، از شمول حکومت آن کاست.

ایجاد ثبات و استقرار امنیت و کسب اعتماد عمومی به قوانین نیز ایجاب می‌کند که اصولاً، قانون شکلی، همچون قوانین دیگر، در گذشته تأثیر نکند.

بنابراین، کلیه اقدامات و تدابیر مربوط به رسیدگی به دعوای عمومی یا خصوصی ناشی از یک جرم که بر اساس قانون صالح زمان اعمال آنها و به طور صحیح انجام گرفته است، به استناد قانون جدیدی که قواعدی مغایر قانون قبلی مقرر کرده است، باطل و معدوم نشده یا از سر گرفته نمی‌شود(۹)؛ مگر در موارد استثنایی که قانون مقرر می‌دارد.

پس تصمیمات صحیحی که به موجب قانون سابق، توسط بازپرس دادسرای عمومی انجام گرفته، ولو آن که اصولاً تأسیس بازپرسی و اتخاذ تصمیمات معینی توسط آنها، به موجب قانون جدید، به مقام دیگری واگذار گردد، صحیح است و باطل نمی‌شود، بلکه جریان رسیدگی بر پایه تصمیم مقام مزبور ادامه می‌یابد (بند ۵ ماده ۳۳ آیین‌نامه اجرایی قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب)؛ زیرا بطلان تصمیمات و اقدامات سابق به استناد قانون جدید، به معنای عطف قانون شکلی لاحق به گذشته است که قاعده مزبور، آن را منع می‌کند.

از منطوق و مدلول ماده ۱۱ قانون مجازات اسلامی و صراحت الفاظ و عبارات به کار گرفته در آن (چون جرم و مجازات) مستفاد می‌شود که ماده مزبور که به عدم تسری قانون کیفری به گذشته تصریح دارد، همانند اصل ۱۶۹ ق.ا.، به قوانین ماهوی مربوط به جرم و مجازات اختصاص داشته و منصرف از قوانین کیفری شکلی است.

اما عدم عطف قانون کیفری شکلی به گذشته، صرف نظر از آن که مستند به اصل قانونی بودن حقوق کیفری و از جمله قواعد شکلی است، از منطوق ماده ۴ قانون مدنی نیز به دست می‌آید؛ زیرا ماده مزبور که مربوط به همه قوانین است (۱۰) تصریح می‌کند که اثر قانون نسبت به آتیه است و قانون نسبت به گذشته تأثیری ندارد.

بنابراین، سکوت ماده ۱۱ ق.م.ا.

درباره قوانین شکلی، به معنای تجویز عطف این نوع از قوانین به گذشته نیست، بلکه اطلاق ماده ۴ قانون مدنی مبنی بر عدم عطف قانون به گذشته، شامل قوانین کیفری شکلی نیز می‌گردد.

بدین‌جهت، قول کسانی که معتقدند قاعده عدم عطف قانون کیفری به گذشته، شامل قوانین شکلی نمی‌شود (۱۱) مردود است. (۱۲) رأی وحدت رویه هیأت عمومی دیوان عالی کشور به شماره ۵۲۶ نیز مطابق با این تحلیل است؛ زیرا مقرر می‌دارد:

نظر به ماده ۴ قانون مدنی که مقرر می‌دارد: «اثر قانون نسبت به آتیه است و قانون نسبت به ماقبل خود اثر ندارد، مگر این که در خود قانون مقررات خاصی اتخاذ شده باشد...» لذا محکوم علیه حکم کیفری، که قبل از لازم‌الاجرا شدن قانون موارد تجدید نظر احکام دادگاهها (۱۳۶۷/۹/۴) صادر گردیده، نمی‌تواند رأساً به استناد قانون مزبور درخواست تجدید نظر نماید... (۱۳)

بعضی از حقوق‌دانان به هنگام بحث از اعمال قوانین کیفری در زمان، از عطف قانون شکلی به گذشته به عنوان قاعده مستقلی که بر اعمال قانون کیفری شکلی در زمان حاکم است، یاد کرده و معتقدند عطف قانون شکلی به گذشته، اصل، و عدم عطف آن، استثناست. (۱۴) برخی دیگر نیز عطف قانون شکلی به گذشته را به عنوان استثنایی بر قاعده کلی عدم عطف قوانین جزایی به گذشته مطرح کرده‌اند (۱۵) و هر دو گروه بر این باورند که قوانین شکلی جدید، نسبت به جرایمی که تعقیب آنها شروع نشده یا منجر به صدور حکم قطعی نشده است، اعمال می‌شود. (۱۶)

اندیشه سنتی مزبور، در آرای قضایی نیز رسوخ کرده و برخی از شعب دیوان عالی کشور، سابقاً مقرر کرده‌اند: «اصولاً قوانین مربوط به رسیدگی و اصول محاکمات که امر صلاحیت نیز از آن قبیل است، عطف بماسبق می‌شوند.» (۱۷)

بیان مزبور، از لحاظ نظری، بر خلاف منطق حقوقی و قبول آن در عمل، متضمن اخلال در امر دادرسی و اجرای احکام است؛ زیرا پذیرش عطف قانون به گذشته، به معنای آن است که چنانچه موضوع حکم قانون جدید در گذشته تحقق یافته باشد، بر آن موضوع نیز قانون جدید حکومت کند.

بنابراین، عطف قانون شکلی به گذشته، به مفهوم ابطال همه اقدامات و تصمیماتی است که به استناد قانون شکلی سابق انجام یافته و از آن رو که با قواعد جدید دادرسی مغایر است، باید از سر گرفته شود (۱۸)، در حالی که قائلان به نظریه مزبور نیز چنین امری را نمی‌پذیرند (۱۹) و مسلم است که با اجرای قانون جدید، آن مقدار از تشریفات دادرسی سابق که مطابق قانون گذشته انجام گرفته، صحیح تلقی می‌شود و قانون جدید، اصولاً با عطف به گذشته، آنها را باطل نمی‌کند. (۲۰)

به دلایلی که گفتیم، از برخی آرای قضایی نیز مخالفت دادگاهها با دکتترین سنتی عطف قانون شکلی به گذشته، مستفاد می‌شود؛ چنان که یکی از شعب دادگاه کیفری يك سابق تهران در رأی شماره ۳۲۳ مورخ ۶۷/۱۰/۱۴ مقرر کرده است:

...

۲. ادعای این که قانون تجدید نظر احکام دادگاهها قانون شکلی بوده و عطف بماسبق در قوانین شکلی مجاز است، صرف نظر از این که دارای مستند قانونی نیست، به دکتترین حقوقی و استنباط حقوق‌دانان نمی‌توان اکتفا کرد...

۳. تسری قانون تجدید نظر احکام دادگاهها به آرای قبل از تاریخ ۱۳۶۷/۹/۴ (زمان لازم الاجرا شدن قانون تعیین موارد تجدید نظر احکام دادگاهها، مصوب ۱۳۶۷)، مستلزم پذیرش هر نوع اعتراض است؛ ولو این که اعتراض، مربوط به رأی صادره از ۸ سال قبل باشد که به هم ریختگی و آشفتگی ای که از این عمل به وجود می‌آید، خود مشکلی عظیم برای دستگاه عدلیه خواهد بود، خصوصاً که بعضی از پرونده‌ها به تبع رأی صادره، نقل و انتقالات حقوقی و مدنی بر آنها بار شده و به هم زدن همه آن نقل و انتقالات، مشکلات جدیدی را در جامعه به وجود خواهد آورد... (۲۱)

آرای دیوان تمییز مصر و لیبی نیز با تحلیلی که گفتیم، موافق است و به موجب آنها چون قانون جدید شکلی، به گذشته عطف نمی‌شود، اقدامات و تصمیمات صحیح گذشته مخدوش نمی‌گردد.

در یکی از آرای دیوان تمییز مصر مقرر شده است:

هر اقدام اجرایی و شکلی که در مورد دعوی به مقتضای قانون (معین سابق) انجام گرفته، صحیح تلقی می‌شود، اگرچه قانون جدیدی بعد از آن صادر گردیده و آن را ملغی یا تعدیل کند. (۲۲)

یا به موجب رأی دیگری:

اصل آن است که هر اقدام شکلی و اجرایی که به صورت صحیح در زمان اعتبار قانون (سابق) انجام گرفته، معتبر و صحیح و تابع احکام قانون مزبور است و قانون دادرسی جنایی (جدید) مقتضی ابطال اقداماتی که به موجب قانونی که اقدامات مزبور در زمان آن و به صورت صحیح انجام گرفته، نیست. (۲۳)

به موجب یکی از آرای دیوان تمییز لیبی:

وضع قانون آیین دادرسی جنایی، اقدامات اجرایی و شکلی قبل از آن را باطل نمی‌کند؛ زیرا قانون آیین دادرسی برای تنظیم مسائل شکلی مربوط به دعوی وضع شده است...

و از نظر حقوقی و قضایی، مسلم است که هر اقدام شکلی و اجرایی که در زمان اعتبار قانون (سابق) به طور صحیح انجام شود، وضع قانون جدیدی که این اقدامات را به نحو دیگری تنظیم می‌کند که مغایر با آن قانون است، تأثیری در آنها ندارد...

(۲۴).

همچنین اقتدار قاعده عدم تأثیر قانون جدید شکلی به گذشته، تا حدی است که به موجب آن، اقدامات باطل سابق، صحیح نمی‌شود و باید مجدداً بر اساس قانون جدید، اقدام مقتضی انجام گیرد. (۲۵)

ممکن است گفته شود که طرح ضابطه عطف قانون شکلی به گذشته، در مواردی است که زمان وقوع جرم، قبل از لازم الاجرا شدن قانون جدید است، ولی تعقیب یا رسیدگی به آن، وفق تشریفات قانون جدید انجام و ادامه می‌یابد و این اقدام، به منزله تسری حکم جدید قانون شکلی به گذشته - با توجه به زمان وقوع جرم - است.

به نظر می‌رسد برخلاف قوانین ماهوی که موضوع آن، جرایم و مجازاتهاست، موضوع قوانین شکلی و آیین دادرسی، همه قواعد و روشهایی است که برای رسیدگی به دعوی عمومی یا خصوصی ناشی از جرم به کار رود. (۲۶) از این رو، قاعده مورد استناد برای اعمال قوانین شکلی در زمان، با توجه به تاریخی که اقدامات مزبور باید به صورت صحیح انجام گرفته و تمام شود، نه تاریخ وقوع جرم، تعیین می‌گردد. (۲۷) بعلاوه، جریان دادرسی کیفری از وقایع و اقدامات متعددی همچون: تعقیب، تحقیق، دادرسی و...

تشکیل یافته که هر يك، وضعیت مستقل و قابل تجزیه از دیگری را تشکیل می‌دهد و درباره هر يك از آنها قانونی اعمال می‌گردد که در زمان اتخاذ آن تصمیمات قابل اجراست.

بنابراین، به نظر می‌رسد همواره قاعده بر عدم عطف قانون شکلی نسبت به اقداماتی است که در گذشته و به صورت صحیح انجام گرفته است و تاریخ وقوع جرم، تأثیری در این امر ندارد، ولی اعمال قانون شکلی در زمان را قاعده دیگری تکمیل می‌کند که در بحث بعدی به آن می‌پردازیم.

اعمال فوری قانون کیفری شکلی

قانون کیفری شکلی جدید، اعم از آن که نسبت به قانون سابق، شدیدتر یا خفیفتر تلقی شود، به محض آن که لازم الاجرا شد، نه تنها بر وقایع آتی حکومت می‌کند، بلکه فوراً و بدون آن که اقدامات کامل قبلی را معدوم و باطل کند، بر موقعیتها و اقدامات حقوقی جاری نیز اعمال می‌شود.

ماده ۴-۱۱۲ قانون مجازات فرانسه مقرر کرده است: «اعمال فوری قانون لاحق بر اعتبار اعمالی که به موجب قانون سابق انجام شده، بی‌تأثیر است» (۲۸).

بدین ترتیب، آنچه بر اساس قانون سابق مورد رسیدگی قرار گرفته، معتبر است و اقدامات و موقعیت‌های جاری و در حال تکامل نیز حتی اگر ناشی از جرمی است که وقوع آن، قبل از اجرای قانون جدید است، تابع قانون لاحق می‌شود؛ این معنای اجرای فوری قانون شکلی جدید یا اثر فوری آن است (۲۹) که جایگزین قاعده مصطلحی است که اگرچه مفاد و مدلول آن به اجرای فوری قانون جدید شکلی نزدیک است، ولی به طور ناروا، عطف قانون شکلی جدید به گذشته نام گرفته و ما آن را رد کردیم.

مثلاً به موجب ماده ۷ «قانون نحوه رسیدگی به تخلفات و مجازات فروشنندگان لباسهایی که استفاده از آنها در ملاء عام خلاف شرع است و یا عفت عمومی را جریحه‌دار می‌کند»، مصوب ۱۳۶۵/۱۲/۲۸، رسیدگی به جرایم، مربوط به دادگاههای انقلاب اسلامی است، ولی اگر پس از انجام تحقیقات مقدماتی و صدور قرار مجرمیت و کیفرخواست، پرونده معد به دادگاه انقلاب ارسال گردد که قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب مصوب ۱۳۷۳/۴/۱۵ لازم‌الاجرا شود و رسیدگی به جرایم مزبور در صلاحیت دادگاههای عمومی قرار گیرد (۳۰)، اجرای فوری قانون دوم ایجاب می‌کند که پرونده کیفری به دادگاههای عمومی ارسال شود؛ زیرا قانون جدید با یک وضعیت حقوقی جاری و ناتمام مواجه است که وفق قانون سابق کامل نگردیده و آن، وضعیت مستقل دادرسی است که چون در زمان حکومت قانون دوم واقع شده است، تابع آن می‌شود و دادرسی بر اساس قانون دوم ادامه می‌یابد (بند ۴ ماده ۳۳ آیین‌نامه اجرایی قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب).

اجرای فوری قانون جدید شکلی، بر این پایه توجیه می‌شود که اولاً، به نظر قانون‌گذار، قانون شکلی جدید، بهتر از مقررات سابق است و وضع حقوقی پیشین را بهبود بخشیده و رو به کمال می‌برد؛ در نتیجه، نفع عمومی و اجرای عدالت را بهتر تضمین می‌کند (۳۱) و چون راه بهتری را برای کشف حقیقت، فراروی دستگاه قضایی قرار می‌دهد و حق دفاع متهم را بهتر از قانون سابق تأمین می‌کند، با نفع فردی نیز منطبق است. (۳۲)

ثانیاً، قوانین شکلی، چون به انتظام عمومی مربوط است و اجرای آن، نفع همگانی را به دنبال دارد، بر منافع خصوصی افراد مقدم است و مرتکب جرم نمی‌تواند اصولاً مدعی شود که نسبت به اجرای قانون قبلی، حقی را کسب نموده و اجرای آن، منطبق بر منافع اوست. (۳۳)

ثالثاً، قوانین شکلی، چون به ماهیت امور مجرمانه نمی‌پردازد و تنها بر شیوه‌های اجرای بهتر دادرسی و عدالت نظارت می‌کند، اعمال آن درباره جرایمی که در حال رسیدگی است، ضرری را متوجه مرتکب جرم نمی‌کند. (۳۴)

رابعاً، وحدت نظام حقوقی و برابری اشخاص در مقابل قانون، ایجاب می‌کند که قانون جدید، نه تنها بر رسیدگی جرایمی که بعد از اجرای آن واقع می‌گردد، بلکه بر جرایمی نیز که در حال رسیدگی است و سازمان و تشکیلات و شیوه دادرسی جدیدی را مقرر می‌کند، اجرا گردد (۳۵) و از تفرق شیوه‌های رسیدگی که اعتماد عمومی به دستگاه قضایی را تضعیف می‌کند، پرهیز گردد.

نهایتاً اجرای فوری قانون ناشی از طبیعت قانون برای اداره بهتر زندگی اجتماعی و مبتنی بر یک الزام قانونی است؛ زیرا اجرای بی‌درنگ آخرین اراده نمایندگان جامعه تا وقتی که قانون کیفری، محدودیتی برای اجرای آن مقرر نکند، مورد نظر ماده دو قانون مدنی قرار گرفته است که مقرر می‌دارد:

قوانین، پانزده روز پس از انتشار، در سراسر کشور لازم‌الاجراست، مگر آن که در خود قانون، ترتیب خاصی برای موقع اجرا مقرر شده باشد.

همچنان که مواد قانونی قوانین پراکنده؛ از جمله، ماده ۲ قانون تشکیل دادگاههای عمومی مصوب ۱۳۵۸ و ماده ۳۳ آیین‌نامه اجرایی قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب مصوب ۱۳۷۳/۴/۱۵ بر اجرای قانون جدید شکلی در مورد پرونده‌های کیفری که در حال رسیدگی است، تصریح کرده است.

اجرای فوری قانون جدید شکلی با قاعده عدم عطف قانون شکلی به گذشته نیز تعارضی ندارد؛ زیرا اگرچه در قلمرو قوانین ماهوی، از آن رو که زمان وقوع جرم، نقش مهمی در تکوین موقعیت حقوقی مجرم ایفا می‌کند، اعمال فوری قانون جدید درباره

جرائم قبل از اجرای قانون، همان عطف قانون به گذشته است، اما درباره قوانین شکلی، از آن رو که شیوه‌های مربوط به تعقیب جرم، دادرسی و ...

موضوعیت داشته و ما با موقعیتهای حقوقی مستقلی مواجهیم که زمان اجرای هر يك، مهم است، بنابراین، اعمال فوری قانون جدید در موقعیتهایی - مثل تعقیب جرم یا دادرسی - که هنوز کامل نگردیده است، منافاتی با قاعده عدم عطف قانون شکلی به گذشته ندارد.

اجرای فوری قانون شکلی جدید، نه تنها درباره محاکمات کیفری قابل اجراست، بلکه اثر فوری قانون که حاصل جمع عدم تأثیر قانون در گذشته و حکومت قانون بر آینده است، درباره مرافعات مدنی (۳۶) و همچنین سایر قوانین کیفری که ماهوی یا شکلی بودن آنها مورد اختلاف حقوق دانان است، اعمال می‌گردد و وسعت این قاعده به گونه‌ای است که می‌توان گفت: به غیر از قوانین ماهوی که درباره آنها اصولاً قانون زمان وقوع جرم اعمال می‌شود و قانون جدید خفیفتر به طور استثنایی به گذشته عطف می‌شود، اجرای فوری قانون کیفری، قاعده‌ای عام است که قلمرو آن، سایر قوانین کیفری غیر ماهوی را شامل می‌شود.

در برخی شرایط استثنایی، اجرای فوری قانون جدید شکلی از اثر می‌افتد و حکومت قانون قدیم ادامه می‌یابد، اما اجرای استثنایی قانون قدیم، در واقع، حیات بخشیدن به قانونی است که نسخ شده و اقدامی بر خلاف قاعده است که تجاوز از مرزهای مشروع حکومت قوانین کیفری شکلی در زمان محسوب می‌شود؛ بدین جهت، منوط به تصریح قانون‌گذار است که متأسفانه قوانین کیفری ایران، بر خلاف قانون مجازات فرانسه (۳۷) و لبنان (۳۸)، قواعدی را در این مورد مقرر نکرده‌اند.

دامنه اعمال استثنایی قانون قدیم، حسب موضوع قوانین مربوط، متفاوت است (۳۹)، ولی بر پایه ملاحظات انسانی و با عنایت به اندیشه‌های حقوقی و قواعدی که رویه قضایی در حقوق تطبیقی فراهم آورده است، به طور کلی می‌توان گفت: در مواردی که موضوع قانون - به استناد نظر حقوق دانان - آمیزه‌ای از جنبه‌های شکلی و ماهوی را داراست و اعمال قانون جدید، وضعیتی زیانبارتر از قانون قدیم برای متهم و محکوم تمهید می‌کند، قانون‌گذار ممکن است به دلایل انسانی، به اعمال قانون قدیم که ارفاق بیشتری را برای مرتکب جرم مقرر می‌دارد، فرمان دهد.

قوانین ترکیبی

گاهی قانون لاحق، توأماً متضمن مقررات ماهوی و شکلی است؛ مثل این که قانون‌گذار مجازات جرمی را افزایش داده و صلاحیت رسیدگی به آن را نیز بر عهده دادگاه دیگری قرار می‌دهد یا آن که مجازات جرمی را افزایش می‌دهد که اثر آن، تغییر مرجع صلاحیت‌دار برای رسیدگی به آن جرم است یا در نظامهای حقوقی که طبقه‌بندی جرائم به جنایت، جنحه و خلاف پذیرفته شده است، جرمی از جنحه به جنایت تبدیل می‌شود و در نتیجه، صلاحیت دادگاه رسیدگی‌کننده به آن نیز تغییر می‌یابد.

در این صورت، قانون جدید تجزیه می‌شود و قواعد مربوط به هر يك از قوانین ماهوی و شکلی، به درستی اجرا می‌گردد. (۴۰) مثلاً اگر قانون جدید بر مجازات جرمی که در صلاحیت دادگاههای عمومی است، بیفزاید و رسیدگی به آن را در صلاحیت دادگاه انقلاب اسلامی قرار دهد؛ قانون شکلی مربوط (صلاحیت دادگاه انقلاب) فوراً اجرا می‌شود و پرونده از دادگاه عمومی به دادگاه انقلاب اسلامی صالح ارسال می‌شود، اما قانون ماهوی مربوط به افزایش مجازات، به گذشته عطف نمی‌شود و دادگاه انقلاب اسلامی مجاز نیست مجازات جرم ارتكابی را بر اساس قانون جدید تعیین کند، بلکه موظف است به استناد قانون صالح زمان وقوع جرم، به مجازات مناسب حکم دهد.

اجرای قواعد بر مقررات مربوط به تعقیب دعوی عمومی و دلایل اثباتی

در بخش نخست، قواعد کلی مربوط به اعمال قوانین شکلی در زمان را تشریح کردیم، ولی برای آشنایی بیشتر با قواعد پیش‌گفته، در این قسمت، اجرای قواعد مزبور را درباره دو مصداق از مهمترین قوانین شکلی؛ یعنی تعقیب دعوی عمومی و دلایل اثباتی بررسی می‌کنیم و قانون صالح به هنگام تعارض دو قانون کیفری شکلی سابق و لاحق را معرفی می‌کنیم.

تعقیب دعوی عمومی

حق تعقیب دعوی عمومی، متعلق به جامعه است که دادسرا و در رأس آن، دادستان یا به طور کلی، مقام تعقیب، این حق را ایفا می‌کند. (۴۱) طبق ماده ۱۹ قانون آیین دادرسی کیفری، مصوب ۱۲۹۰، مأموریت مخصوص و عمده دادستان، تعقیب امور جزایی است.

این حق در محدوده صلاحیتهای دادگاه عمومی و انقلاب، طبق تبصره ماده ۱۲ قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب، به رئیس دادگستری شهرستان و استان محول شده است.

استیفای حق تعقیب دعوی عمومی درباره برخی از جرایم که ماده ۷۲۷ ق.م.ا.

پیش‌بینی کرده است، مفید به شکایت شاکی خصوصی؛ اعم از شخص حقیقی یا حقوقی است؛ به گونه‌ای که مقام تعقیب، حق تعقیب جرم و اقامه دعوی عمومی را ندارد، مگر آن که شاکی خصوصی آن را بخواهد.

سؤالی که مطرح می‌شود، این است که چنانچه پس از وقوع جرم، قانونی لازم‌الاجرا گردد که در شرایط مربوط به حق تعقیب دعوی عمومی، تغییراتی ایجاد کند؛ مثل آن که از اختیارات مقام تعقیب در امر تعقیب جرایم بکاهد یا به آن بیفزاید؛ مثلاً تعقیب جرمی را منوط به شکایت شاکی خصوصی کند یا شکایت شاکی خصوصی را لازم نداند، در این صورت آیا قانون جدید بر جرایم سابق بر وضع و اجرای آن، حکومت می‌کند یا خیر؟

در این خصوص، بین حقوق‌دانان اختلاف نظر است.

برخی قوانین مربوط به شرایط حق تعقیب دعوی عمومی را از زمره قوانین ماهوی قلمداد می‌کنند (۴۲).

این نظر، منکی بر این برهان است که بین حق و اقامه دعوی مربوط به اعمال حق، وحدتی تفکیک‌ناپذیر وجود دارد، به طوری که دعوا همان حق بالقوه است و جدایی آنها از یکدیگر ممکن نیست و همچنان که نمی‌توان بین دعوی ناشی از حق عینی تفکیک کرد و حق دعوا را به موجب قانون لاحق، از دارنده آن حق سلب کرد، در حق تعقیب و اقامه دعوی مربوط به آن نیز جدایی نیست.

بنابراین، قواعد مربوط به شرایط اقامه دعوا تابع قانون زمان ایجاد حق است.

به عبارت دیگر، شرایط مربوط به تعقیب دعوی عمومی، اصولاً تابع قانون زمان وقوع جرم است؛ مگر آن که همانند قوانین ماهوی، قانون جدید، نسبت به قانون سابق، خفیفتر باشد (۴۳)؛ مثل آن که قانون جدید، بر خلاف قانون سابق، تعقیب دعوی عمومی را منوط به شکایت شاکی خصوصی کند که در این صورت، حتی نسبت به جرایم سابق، قابل اجراست و دعوی عمومی، بدون شکایت شاکی، جریان نمی‌یابد.

به نظر می‌رسد قانون مجازات سوریه (۴۴) و لبنان (۴۵) از این نظر پیروی کرده است و بدین جهت، حقوق‌دانان لبنانی بر این باورند که قوانین مربوط به حق تعقیب، از قوانین ماهوی است. (۴۶) در فراز اول از ماده ۴ قوانین مزبور آمده است:

هر قانونی که حق تعقیب جرمی را تعدیل می‌کند، اگر مراعات بیشتری را نسبت به مرتکب جرم مقرر می‌کند، نسبت به جرایم سابق بر آن نیز قابل اعمال است.

مجموعه جزایی سال ۱۸۸۹ ایتالیا نیز از این نظر پیروی کرده است. (۴۷) رویه قضایی فرانسه قبلاً از عطف به‌سابق کردن قانونی که حق تعقیب دعوی عمومی را تسهیل می‌کند، اجتناب کرده است. (۴۸) همچنین رویه قضایی مصر نیز پیروی خود را از این نظریه اثبات کرده است. (۴۹) در یکی از آرای دیوان تمییز مصر مقرر شده است:

هنگامی که دعوی عمومی مربوط به جرم قذف، در حکومت قانون منسوخ مربوط به تحقیقات جنایی اقامه شود که به موجب آن، اقامه دعوا محتاج تقدیم شکایت از مجنی علیه نیست، نمی‌توان برای رفع (سقوط) این دعوا به قیود جدیدی که قانون آیین دادرسی مقرر کرده است، استناد کرد؛ زیرا اقدام اجرایی و شکلی که به طور صحیح در حکومت قانون لازم‌الاجرای سابق پایان یافت، صحیح باقی می‌ماند. (۵۰)

قانون‌گذار فرانسه نیز در قانون مجازات ۱۹۹۲، در بند ۲ ماده ۱۱۲-۲ به اجرای فوری قانون جدید درباره «قوانین مربوط به چگونگی تعقیب» تصریح کرده است. (۵۱)

قوانین کیفری ایران، قاعده عام و صریحی را در این باره مقرر نکرده است، ولی از ماده ۷۲۷ قانون مجازات اسلامی و ماده ۵ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۲۹۰ و ماده ۲ و ۳ ق.آ.د.ع.ا.ک.

مصوب ۱۳۷۸ مستفاد می‌شود که اصولاً جرایم، دارای حیثیت عمومی (و الهی) و قابل تعقیب است، ولی استثنائاً در برخی از جرایم، استیفای حقوق عمومی، منوط به شکایت شاکی است.

قوانینی که شرایط حق تعقیب کیفری را مقرر می‌کند، به چگونگی استیفای حقوق جامعه، نه توسعه مفهوم جرم یا تشدید مجازات، مربوط است که به قوانین شکلی نزدیک است و فوراً قابل اعمال می‌شود، ولی بر تعقیب جرمی که به موجب قانون سابق و به طور صحیح انجام گرفته، تأثیری ندارد؛ زیرا تعقیب هر جرمی که به دستور مقام تعقیب انجام گرفته است، موقعیت حقوقی مستقل و کاملی را تشکیل می‌دهد که قانون جدید، تأثیری بر آن ندارد.

پس اگر قانون سابق، تعقیب جرمی را به شکایت شاکی منوط نکند و قبل از آن که به دستور مقام صالح، مورد تعقیب قرار گیرد، قانون جدیدی لازم‌الاجرا گردد که مطالبه شاکی را ضروری بداند، نمی‌توان بدون درخواست شاکی، تعقیب کیفری را آغاز کرد.

همچنان که اگر تعقیب جرمی به موجب قانون سابق، مقید به شکایت شاکی نباشد و بعد از آن که مقام تعقیب، دستور تعقیب مجرم را صادر کرد، قانون جدید، تعقیب جرم را به درخواست شاکی موکول کند، قانون مزبور در این باره قابل اجرا نیست؛ زیرا اعمال قانون جدید در این هنگام، بی‌اعتبار ساختن اقدام صحیحی است که به موجب قانون سابق انجام گرفته و نوعی تأثیر قانون در گذشته است که اصولاً ممنوع است (ماده ۴ قانون مدنی).

بنابراین، اگر تعقیب جرم در زمان حکومت قانون لاحق انجام گیرد، مشمول ضوابطی است که قانون جدید مقرر می‌دارد؛ زیرا اجرای فوری قانون بر موقعیتهای جدید آن را ایجاب می‌کند.

اگرچه به موجب ماده ۷۲۷ ق.م.ا.

در جرایم قابل گذشت، گذشت شاکی پس از تعقیب جرم، لزوماً تعقیب کیفری را موقوف نمی‌سازد و اختیار ترك تعقیب یا ادامه آن به عهده دادگاه است، ولی راه حلی که گفته شد، درباره قوانینی که جرمی را از شمول جرایم قابل گذشت خارج کرده یا به آن وارد کند نیز قابل اجراست.

بنابراین، اگر قانون جدید، بر خلاف قانون سابق، جرمی را غیر قابل گذشت اعلام کند، ولی تعقیب آن در زمان حکومت قانون جدید آغاز گردد، گذشت متضرر از جرم، تعقیب کیفری را موقوف نمی‌سازد؛ زیرا تعقیب جرم در زمان اعتبار قانون جدید و بر مبنای شرایطی انجام می‌گیرد که قانون لاحق مقرر کرده است و مشمول اعمال فوری قانون جدید است، ولی چنانچه قبل از اعتبار قانون جدید، تعقیب جرم به استناد گذشت شاکی موقوف گردد، اجرای قانون جدید در این مورد، عطف قانون به گذشته و مردود است (ماده ۴ قانون مدنی).

افزودن یا کاستن از شرایط یا اختیارات مقام تعقیب در استفاده از تعلیق تعقیب (ماده ۴۰ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۲۹۰ و ماده ۲۳ قانون اصلاح پاره‌ای از قوانین دادگستری مصوب ۱۳۵۶) نیز مشمول اجرای فوری قانون جدید است و حتی بر تعلیق تعقیب جرایم سابق بر وضع آن نیز حکومت می‌کند. (۵۲)

دلایل اثباتی

اصل برانته، مقتضی اثبات ادعا از جانب مدعی است (ماده ۳۵۶ قانون آیین دادرسی مدنی مصوب ۱۳۱۸ و ماده ۱۹۷ ق.آ.د.ع.ا.م).

مصوب ۱۳۷۹) و در حقوق کیفری، بار اثبات جرم به عهده مقام تعقیب است، تا به مدد دلایل جازم و مورد قبول قانون و با رعایت اسلوبهایی که در تدارک دلیل، ضروری است، حقیقت در پیشگاه دادرسی کیفری معلوم گردد.

قوانینی که بر دلایل اثباتی حکومت می‌کند، متنوع است: قانونی که وظیفه اثبات بی‌گناهی را بر دوش متهم می‌نهد (مثل تبصره ۲ ماده ۲۹۵ و ماده ۶۹۷ قانون مجازات اسلامی) یا طرق جدیدی را برای اثبات جرم قبول می‌کند (مثل قسامه در قتل) یا قدرت و ارزش اثباتی دلیلی را تعدیل می‌کند (مثل ماده ۲۶۰ قانون اصلاح موادی از قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۶۱) یا برای سیستم اقتناع وجدانی قاضی، در مقابل نظام دلایل قانونی، اعتباری ویژه قائل می‌شود (مثل ماده ۳۹ مصوبه راجع به محاکمات جنایی مصوب ۱۳۳۷) (۵۳) یا روشهای صوری مربوط به استفاده یا تنظیم يك دليل را مقرر می‌دارد (مثل ماده ۸۲، ۸۴، ۸۵،

۸۶ و ۸۷ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری مصوب ۱۳۷۸) که همگی از قوانین مربوط به دلایل است.

در همه موارد مزبور، ممکن است بین تاریخ وقوع جرم و زمانی که دلایل به مقامات صالح ارائه می‌شود، قانون کیفری جدید در مورد ادله اثبات‌کننده جرم، تغییراتی ایجاد کند که نسبت به قانون سابق، مرتکب جرم، از آن متضرر یا منتفع گردد و در این صورت، تعارض بین دو قانون سابق و لاحق درباره قضایای کیفری جاری، به مدد چه قاعده‌ای رفع می‌گردد؟

در جواب سؤال فوق باید گفت: قوانینی که شیوه‌ها و روشهای اجرایی استفاده از یک دلیل را مقرر می‌دارد، در اقدامات ناتمام، فوراً اعمال می‌شود (۵۴)، ولی در سایر قوانین مربوط به دلایل؛ مثل قوانینی که وظیفه اثبات یا راههای اثبات یا ارزش اثباتی دلایل را مقرر می‌دارد، بین حقوق‌دانان اختلاف نظر است.

بعضی از حقوق‌دانان معتقدند که قوانین مربوط به دلایل، از آن رو که تأثیر مستقیمی در محکومیت و مجازات مرتکب جرم دارد، قانون ماهوی محسوب شده و مشمول قواعد مربوط به آن است.

بنابراین، قوانین شدیدتر؛ مثل قانونی که قراین جدیدی را علیه متهم مقرر کرده یا نظام دلایل قانونی را به سیستم اقتناع وجدانی قضایی تبدیل می‌کند، نباید به گذشته عطف گردد و درباره جرایم قبل از اجرای آن اعمال شود.

ولی قانونی که نسبت به قانون سابق، خفیفتر و مساعدتر است، نسبت به جرایم قبل از اجرای آن نیز حکومت دارد. (۵۵)

برخی از حقوق‌دانان، قوانین مربوط به دلایل را از آن رو که صرفاً به کشف حقیقت کمک می‌کند، از قوانین شکلی می‌دانند (۵۶) و بر این باورند که مهمترین ایراد نظریه قبلی در این است که تشخیص قوانین خفیفتر مربوط به دلایل، از شدیدتر آن، مشکل است (۵۷) و نظریه مزبور از ارائه معیاری در این مورد، ناتوان است.

بعلاوه، قبول آن ممکن است در برخی موارد، راه را بر اجرای عدالت مسدود سازد و دستگاه قضایی را از دلایل جدید محروم گرداند.

بدین‌جهت، بسیاری از حقوق‌دانان که ما با نظر آنان موافقیم، همه قوانین مربوط به دلایل را مشمول قاعده اجرای فوری قانون می‌دانند و معتقدند همه دلایل، تابع قانونی است که به هنگام ارائه آن معتبر است و بر اعتبار دلایلی که به موجب قانون قبلی ارائه گردیده است، تأثیری ندارد و آن دلایل، ارزش اثباتی خود را حفظ می‌کند. (۵۸)

این نظر، حاصل جمع اجرای فوری قانون جدید و عدم عطف آن به گذشته است؛ زیرا اثر فوری قانون جدید، مقتضای اجرای آن در وضعیتی حقوقی (اقامه و ارائه دلیل) است که در زمان آن ایجاد می‌گردد و عدم عطف آن به گذشته، مستلزم معتبر ماندن وضعیتی حقوقی است که قبلاً به طور صحیح به وجود آمده است.

از این رو، اعمال قانون جدید در جرمی که وقوع آن، قبل از اجرای قانون لاحق است، ولی رسیدگی و اقامه دلیل در زمان اعتبار قانون جدید انجام می‌گیرد، موجه و منطبق بر قواعد است.

بر این اساس، قاعده اعمال فوری قانون جدید کیفری شکلی را می‌توان در موضوعات دیگری چون سازمان و صلاحیت مراجع قضایی، تجدید نظر از احکام کیفری و...

نیز مورد بررسی و تحلیل قرار داد که ما به دو مورد مزبور بسنده کردیم.

نتیجه:

قوانین کیفری شکلی، نقشی بسزا در حراست از حقوق و آزادیهای فردی دارد و به اعتقاد حقوق‌دانان، قلمرو اصل قانونی بودن، نه‌تنها شامل جرایم و مجازاتها می‌شود، بلکه به تدابیر و ترتیبات شکلی و اجرایی نیز گسترش می‌یابد.

نتیجه منطقی قانونمند کردن آیین و تشریفات رسیدگی و دادرسی، عدم عطف قانون کیفری شکلی لاحق به گذشته، همچون قوانین ماهوی، و معتبر ماندن اقدامات صحیح قبل از اجرای قانون جدید است.

سکوت ماده ۱۱ قانون مجازات اسلامی درباره قوانین کیفری شکلی نیز به مفهوم عطف این قوانین به گذشته نیست؛ زیرا اطلاق ماده ۴ قانون مدنی، اثر قانون را متوجه آینده می‌کند.

بنابراین، تعبیر برخی از حقوق‌دانان که عطف قوانین کیفری شکلی به گذشته را نسبت به جرایمی که تعقیب آنها شروع نشده یا منجر به صدور حکم قطعی نشده است، به عنوان استثنایی بر قاعده عدم عطف قانون به گذشته، موجه نیست، بلکه از آن رو که از مراحل آغازین تعقیب کیفری تا اجرای مجازاتها، وضعیتهای حقوقی مستقلی همچون صلاحیت دادگاه، صدور حکم و...

وجود دارد که اگر هر يك از این وضعیتها به صورت ناتمام با اجرای قانون جدید مواجه شود، مشمول آن می‌شود و اراده جدید قانون‌گذار، بر وضعیتهای حقوقی در حال جریان و آتی به موجب اصل اعمال فوری قانون، بی‌درنگ اجرا می‌شود، بنابراین، اگر وقوع جرم، قبل از اجرای قانون جدید شکلی است، ولی تعقیب آن در زمان حکومت قانون لاحق انجام شود، در این هنگام، اصل اعمال فوری قانون، مقتضی اعمال قانون جدید است و کاربرد اصطلاح عطف قانون به گذشته، به اعتبار زمان وقوع جرم، خطاست؛ زیرا اصولاً موضوع قوانین کیفری شکلی، متفاوت از قوانین کیفری ماهوی است.

همچنین اصل مزبور ایجاب می‌کند که دلایل اثباتی ارائه شده بعد از اجرای قانون لاحق، حتی اگر مربوط به جرمی است که قبل از اجرای قانون لاحق واقع گردیده، تحت حکومت قانون جدید قرار گیرد.

نهایتاً سکوت قانون‌گذار در زمینه اعمال قوانین کیفری شکلی در زمان، موجه نیست و شایسته است تا همچون قانون جزای فرانسه، قواعدی در این خصوص تنظیم شود.

لذا پیشنهاد می‌شود در اعمال فوری قانون جدید شکلی، مقرر و تصریح شود که قوانین زیر، به هنگام رسیدگی به جرایمی که وقوع آن قبل از اجرای قانون جدید بوده است، فوراً اعمال می‌شود.

۱. قوانین مربوط به چگونگی و شکل تعقیب.

۲. قوانین مربوط به ادله اثبات دعوا تا قبل از ارائه آن به مقامات صالح قضایی.

۱. محمود آخوندی، آیین دادرسی کیفری، ج ۱، چاپ اول، تهران، انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۶۸، ص ۳۸؛ محمد آشوری، آیین دادرسی کیفری، ج ۱، چاپ اول، تهران، انتشارات سمت، ۱۳۷۵، ص ۷؛ گاستون استفانی و ژرژ لوسور و برنار بولوگ، حقوق جزای عمومی، ترجمه حسن دادبان، ج ۱، چاپ اول، تهران، انتشارات دانشگاه علامه طباطبایی، ۱۳۷۷، ص ۱۸۹ و ۱۹۸؛ محمد باهری، حقوق جزای عمومی، تهران، چاپخانه برادران علمی، ص ۱۲۱؛ رژه مرل و آندره ویتو، به نقل از مرتضی محسنی، کلیات حقوق جزا، ج ۱، چاپ هشتم، تهران، انتشارات گنج دانش، ۱۳۷۱، ص ۲۹۸ و ۳۲۴.

۲. محمدجعفر جعفری لنگرودی، دانشنامه حقوقی، ج ۴، چاپ سوم، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۷۲، ص ۷۰۱.

۳. محمود آخوندی، آیین دادرسی کیفری، ج ۱، چاپ اول، تهران، انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۶۸، ص ۳۸؛ محمد آشوری، آیین دادرسی کیفری، ج ۱، چاپ اول، تهران، انتشارات سمت، ۱۳۷۵، ص ۷؛ گاستون استفانی و ژرژ لوسور و برنار بولوگ، حقوق جزای عمومی، ترجمه حسن دادبان، ج ۱، چاپ اول، تهران، انتشارات دانشگاه علامه طباطبایی، ۱۳۷۷، ص ۱۸۹ و ۱۹۸؛ محمدجعفر حبیب‌زاده، «رژیم قانونی بودن حقوق کیفری»، مجله حقوقی دادگستری، شماره ۲۳، ۱۳۷۷، ص ۴۲-۴۴.

۴. محمدجعفر حبیب‌زاده، جزوه حقوق جزای عمومی، انتشارات دانشکده علوم انسانی دانشگاه شاهد، ۱۳۷۷، ص ۱۹۱-۱۹۳.

۵. دندیو دووایر، رساله حقوق جنائی و قانونگذاری جزایی مقایسه، ترجمه علی آزمایش، تهران، دانشکده حقوق دانشگاه تهران، ۱۳۶۸، ص ۲۷، ۲۸ و ۳۱؛ هوشنگ شامبیاتی، حقوق جزای عمومی، چاپ چهارم، مؤسسه انتشاراتی ویستار، تهران، ۱۳۷۳، ج ۱، ص ۲۲۰، ۲۶۱.

۶. محمود آخوندی، آیین دادرسی کیفری، ج ۱، چاپ اول، تهران، انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۶۸، ص ۳۸؛ محمد آشوری، آیین دادرسی مدنی، ج ۱، چاپ اول، تهران، انتشارات سمت، ۱۳۷۵، ص ۷.

۷. دندیو دووایر، رساله حقوق جنائی و قانونگذاری جزایی مقایسه، ترجمه علی آزمایش، تهران، دانشکده حقوق دانشگاه تهران، ۱۳۶۸، ص ۲۷، ۲۸، ۳۱.

۸. گاستون استفانی و ژرژ لواسور و برنار بولوك، حقوق جزای عمومی، ترجمه حسن دادبان، ج ۱، چاپ اول، تهران، انتشارات دانشگاه علامه طباطبایی، ۱۳۷۷، ص ۱۸۹ و ۱۹۸؛ محمدجعفر حبیبزاده، جزوه حقوق جزای عمومی، انتشارات دانشکده علوم انسانی دانشگاه شاهد، ۱۳۷۷، ص ۱۹۱-۱۹۳.
۹. پرویز صانعی، حقوق جزای عمومی، ج ۱، چاپ چهارم، تهران، انتشارات گنج دانش، ۱۳۷۱، ص ۱۲۳ و ۱۳۴؛ ژان برادل، به نقل از حسن جوخدار، تطبیق القانون الجنائی من حیث الزمان، رسالة القاهرة، ص ۱۹۲.
۱۰. ناصر کاتوزیان، تعارض قوانین در زمان - حقوق انتقالی، تهران، مدرسه عالی بیمه تهران، ۱۳۵۳، ص ۱۸۹.
۱۱. همو، حقوق انتقالی - تعارض قوانین در زمان، چاپ سوم، تهران، نشر دادگستر، ۱۳۷۵، ص ۱۸۷-۱۸۹؛ بهمن کشاورز، دادگاههای عام - پیشینه، ساختار و تشکیلات، آیین دادرسی، چاپ اول، تهران، نشر حقوقدان، ۱۳۷۶، ص ۱۲۵؛ رنه گارو، مطالعات نظری و عملی در حقوق جزا، ترجمه و تطبیق ضیاءالدین نقابت، ج ۱، تهران، انتشارات ابن سینا، ص ۲۸۸ و ۲۹۹.
۱۲. عبدالحسین علی‌آبادی، حقوق جنائی، ج ۳، چاپ اول، تهران، انتشارات فردوسی، ۱۳۶۷، ص ۱۱۴ و ۱۱۵؛ ایرج گلدوزیان، حقوق جزای عمومی ایران، ج ۱، تهران، مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران، ۱۳۶۸، ص ۱۸۸-۱۸۹.
۱۳. مرتضی محسنی، کلیات حقوق جزا، ج ۱، چاپ هشتم، تهران، انتشارات گنج دانش، ۱۳۷۱، ص ۳۷۶.
۱۴. محمود آخوندی، آیین دادرسی کیفری، ج ۱، چاپ اول، تهران، انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۶۸، ص ۳۸؛ محمدصالح ولیدی، حقوق جزای عمومی، ج ۲، چاپ اول، تهران، نشر داد، ۱۳۷۲، ص ۱۴۲؛ علی خالقی، تعارض قوانین کیفری در زمان، پایان‌نامه مقطع کارشناسی ارشد رشته حقوق جزا و جرم‌شناسی به راهنمایی ضیاءالدین پیمانی، دانشگاه تهران، ۱۳۷۳، ص ۱۸۶، ۱۹۳ و ۱۹۸؛ رضا فرج‌اللهی، «بررسی تحولات حقوق جزای فرانسه در قانون اخیر»، مجله قضائی و حقوقی دادگستری، شماره ۱۷-۱۸، ۱۳۷۵، ص ۵۶؛ ژان کلود سوبیه و رژه مرل و آندره ویتو و ژان پرادل، به نقل از تطبیق القانون الجنائی من حیث الزمان، ص ۱۸۸؛ فرج‌الله قربانی، مجموعه آراء وحدت رویه دیوانعالی کشور (جزائی)، چاپ سوم، تهران، انتشارات فردوسی، ۱۳۷۲، ص ۸۲ و ۸۴؛ آندره ویتو، به نقل از هوشنگ شامبیاتی، حقوق جزای عمومی، ج ۱، ص ۴۸۰؛ رژه مرل و آندره ویتو، به نقل از تطبیق القانون الجنائی من حیث الزمان، ص ۱۹۸.
۱۵. محمد زکی ابوعامر، قانون العقوبات - القسم العام، بیروت، دار الجامعیه، ۱۹۹۲م، ص ۳۸؛ جلال ثروت، اصول المحاکمات الجزائیة، بیروت، دار الجامعیة للطباعة و النشر، ص ۶۱.
۱۶. رژه مرل و آندره ویتو، به نقل از تطبیق القانون الجنائی من حیث الزمان، ص ۱۹۸؛ محمد زکی ابوعامر، قانون العقوبات - القسم العام، بیروت، دار الجامعیه، ۱۹۹۲م، ص ۳۸.
۱۷. محمود آخوندی، آیین دادرسی کیفری، ج ۱، چاپ اول، تهران، انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۶۸، ص ۳۸.
۱۸. ایرج گلدوزیان، حقوق جزای عمومی ایران، ج ۱، تهران، مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران، ۱۳۶۸، ص ۱۸۸-۱۸۹؛ حسن جوخدار، تطبیق القانون الجنائی من حیث الزمان، رسالة القاهرة، ۱۹۷۵م، ص ۲۷۹، ۳۶۹، ۳۷۰، ۴۶۵، ۴۸۱ و ۴۸۲.
۱۹. رژه مرل و آندره ویتو، به نقل از تطبیق القانون الجنائی من حیث الزمان، ص ۱۹۸؛ حسن جوخدار، همان.
۲۰. گاستون استفانی و ژرژ لواسور و برنار بولوك، حقوق جزای عمومی، ترجمه حسن دادبان، ج ۱، چاپ اول، تهران، انتشارات دانشگاه علامه طباطبایی، ۱۳۷۷، ص ۱۸۹ و ۱۹۸.
۲۱. مرتضی محسنی، کلیات حقوق جزا، ج ۱، چاپ هشتم، تهران، انتشارات گنج دانش، ۱۳۷۱، ص ۳۷۶.
۲۲. پرویز صانعی، حقوق جزای عمومی، ج ۱، چاپ چهارم، تهران، انتشارات گنج دانش، ۱۳۷۱، ص ۱۲۳ و ۱۳۴.
۲۳. هوشنگ شامبیاتی، حقوق جزای عمومی، ج ۱، چاپ چهارم، تهران، مؤسسه انتشاراتی ویستار، ۱۳۷۳، ص ۲۶۱.
۲۴. محمد باهری، حقوق جزای عمومی، تهران، چاپخانه برادران علمی، ص ۱۲۱.
۲۵. عبدالوهاب حومد، شرح قانون الجزاء الكويتی - القسم العام، مطبوعات جامعة الكويت، ۱۹۷۲م، ص ۲۷.

۲۶. محمد آشوری، آیین دادرسی کیفری، ج ۱، چاپ اول، تهران، انتشارات سمت، ۱۳۷۵، ص ۷؛ محمدجعفر حبیبزاده، «رژیم قانونی بودن حقوق کیفری»، مجله حقوقی دادگستری، شماره ۲۳، ۱۳۷۷، ص ۴۲-۴۴
۲۷. عبدالحسین علی‌آبادی، حقوق جنائی، ج ۳، چاپ اول، تهران، انتشارات فردوسی، ۱۳۶۷، ص ۱۱۴ و ۱۱۵؛ فرید الزغبی، الموسوعة الجزائیه، ج ۲، چاپ سوم، بیروت، دار صادر، ۱۹۹۵ م، ص ۲۳، ۱۱۸.
۲۸. سمیر عالی، قانون العقوبات - القسم العام، بیروت، المؤسسة الجامعية للدراسات و النشر و التوزيع، ۱۹۹۲ م، ص ۱۰۲-۱۰۳.
۲۹. رژه مرل و آندره ویتو، به نقل از مرتضی محسنی، کلیات حقوق جزا، ج ۱، چاپ هشتم، تهران، انتشارات گنج دانش، ۱۳۷۱، ص ۲۹۸ و ۳۲۴؛ محمدجعفر جعفری لنگرودی، دانشنامه حقوقی، ج ۴، چاپ سوم، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۷۲، ص ۷۰۱؛ عبدالحسین علی‌آبادی، حقوق جنائی، ج ۳، چاپ اول، تهران، انتشارات فردوسی، ۱۳۶۷، ص ۱۱۴ و ۱۱۵؛ معوض عبدالنواب، قانون العقوبات، دارالوفاء، ۱۹۸۸ م، ص ۳۸.
۳۰. جندی عبدالملک، الموسوعة الجنائیه، چاپ اول، بیروت، لبنان، دار احیاء التراث العربی، ص ۵۸۲ و ۵۹۰.
۳۱. محمود آخوندی، آیین دادرسی کیفری، ج ۱، چاپ اول، تهران، انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۶۸، ص ۳۸؛ محمدجعفر جعفری لنگرودی، دانشنامه حقوقی، ج ۴، چاپ سوم، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۷۲، ص ۷۰۱؛ ناصر کاتوزیان، حقوق انتقالی - تعارض قوانین در زمان، چاپ سوم، تهران، نشر دادگستر، ۱۳۷۵، ص ۱۸۷-۱۸۹؛ رؤف عبیدی، مبادئ القسم العام من التشريع العقابى، چاپ چهارم، دار الفكر العربی، ۱۹۷۹ م، ص ۳۹، ۱۵۸، ۱۵۹ و ۱۶۰.
۳۲. پرویز صانعی، حقوق جزای عمومی، ج ۱، چاپ چهارم، تهران، انتشارات گنج دانش، ۱۳۷۱، ص ۱۲۳ و ۱۳۴؛ بهمن کشاورز، دادگاههای عام - پیشینه، ساختار و تشکیلات، آیین دادرسی، چاپ اول، تهران، نشر حقوقدان، ۱۳۷۶، ص ۱۲۵؛ رژه مرل و آندره ویتو، به نقل از تطبیق القانون الجنائی من حیث الزمان، ص ۱۹۸.
۳۳. بهمن کشاورز، دادگاههای عام - پیشینه، ساختار و تشکیلات، آیین دادرسی، چاپ اول، تهران، نشر حقوقدان، ۱۳۷۶، ص ۱۲۵؛ یس عمر یوسف، شرح قانون الاجراءات الجنائیه، چاپ دوم، بیروت، دار و مکتبه الهلال، ۱۹۹۶ م، ص ۱۳، ۲۴، ۲۷ و ۲۸.
۳۴. علی خالقی، تعارض قوانین کیفری در زمان، پایان‌نامه مقطع کارشناسی ارشد رشته حقوق جزا و جرم‌شناسی به راهنمایی ضیاءالدین پیمانی، دانشگاه تهران، ۱۳۷۳، ص ۱۸۶، ۱۹۳ و ۱۹۸؛ رژه مرل و آندره ویتو، به نقل از تطبیق القانون الجنائی من حیث الزمان، ص ۱۹۸؛ مصطفی العوجی، القانون الجنائی العام، النظرية العامة للجريمة، چاپ دوم، بیروت، مؤسسه نوفل، ۱۹۸۸ م، ص ۳۳۴، ۳۳۵ و ۳۳۷.
۳۵. فرید الزغبی، الموسوعة الجزائیه، ج ۲، چاپ سوم، بیروت، دار صادر، ۱۹۹۵ م، ص ۲۳ و ۱۱۸.
۳۶. ایرج گلدوزیان، حقوق جزای عمومی ایران، ج ۱، تهران، مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران، ۱۳۶۷، ص ۱۸۸ و ۱۸۹.
۳۷. محمد فاضل، المبادئ العامة فی التشريع الجزائی، دمشق، مطبعة الداودی دمشق، ۱۹۷۵-۱۹۷۶ م، ص ۱۳۸.
۳۸. احمد فتحی سرور، اصول قانون العقوبات - القسم العام، قاهره، دار النهضة العربیة، ۱۹۷۱ م، ص ۳۷۹؛ عوض محمد عوض، قانون الاجراءات الجنائیه، ج ۱، دار مطبوعات الجامعیة، ۱۹۹۰ م، ص ۱۱.
۳۹. ناصر کاتوزیان، حقوق انتقالی - تعارض قوانین در زمان، چاپ سوم، تهران، نشر دادگستر، ۱۳۷۵، ص ۱۸۷-۱۸۹.
۴۰. محمد آشوری، آیین دادرسی کیفری، ج ۱، چاپ اول، تهران، انتشارات سمت، ۱۳۷۵، ص ۷؛ رنه گارو، مطالعات نظری و عملی در حقوق جزا، ترجمه و تطبیق ضیاءالدین نقابت، ج ۱، تهران، انتشارات ابن سینا، ص ۲۸۸ و ۲۹۹.
۴۱. محمد آشوری، آیین دادرسی کیفری، ج ۱، چاپ اول، تهران، انتشارات سمت، ۱۳۷۵، ص ۷.
۴۲. پرویز صانعی، حقوق جزای عمومی، ج ۱، چاپ چهارم، تهران، انتشارات گنج دانش، ۱۳۷۱، ص ۱۲۳ و ۱۳۴؛ ناصر کاتوزیان، حقوق انتقالی - تعارض قوانین در زمان، چاپ سوم، تهران، نشر دادگستر، ۱۳۷۵، ص ۱۸۷-۱۸۹؛ آندره ویتو، به نقل از هوشنگ شامبیاتی، حقوق جزای عمومی، ج ۱، ص ۴۸۰؛ فرید الزغبی، الموسوعة الجزائیه، ج ۲، چاپ سوم، بیروت، دار

صادر، ۱۹۹۵ م، ص ۲۳، ۱۱۸؛ پيس عمر يوسف، شرح قانون الاجراءات الجنائية، چاپ دوم، بيروت، دار و مكتبة الهلال، ۱۹۹۶م، ص ۱۳، ۲۴، ۲۷ و ۲۸؛ احمد فتحى سرور، اصول قانون العقوبات - القسم العام، قاهره، دار النهضة العربية، ۱۹۷۱م، ص ۳۷۹؛ عوض محمد عوض، قانون الاجراءات الجنائية، ج ۱، دار مطبوعات الجامعيه، ۱۹۹۰م، ص ۱۱.

۴۳. فريد الزغبى، الموسوعة الجزائيه، ج ۲، چاپ سوم، بيروت، دار صادر، ۱۹۹۵ م، ص ۲۳، ۱۱۸؛ محمد كامل مرسى بك، شرح قانون العقوبات، چاپ دوم، شركة مطبعة الرغائب بمصر، ۱۹۲۳م، ص ۲۳۷.

۴۴. محمد سامى النبراوى، شرح الاحكام العامة لقانون العقوبات الليبى، چاپ سوم، بنغازى، منشورات جامعة قاريونس، ۱۹۹۵م، ص ۵۲، ۶۹ و ۷۰.

۴۵. عوض محمد عوض، قانون الاجراءات الجنائية، ج ۱، دار مطبوعات الجامعيه، ۱۹۹۰م، ص ۱۱.

۴۶. عوض محمد عوض، قانون الاجراءات الجنائية، ج ۱، دار مطبوعات الجامعيه، ۱۹۹۰م، ص ۱۱؛ محمود نجيب الحسنى، شرح قانون العقوبات - القسم العام، چاپ سوم، قاهره، دار النهضة العربية، ۱۹۷۳م، ص ۱۰۸، ۱۰۹ و ۱۱۵.

۴۷. ناصر كاتوزيان، حقوق انتقالى - تعارض قوانين در زمان، چاپ سوم، تهران، نشر دادگستر، ۱۳۷۵، ص ۱۸۷-۱۸۹.

۴۸. گاستون استفانى و ژرژ لوسور و برنار بولوك، حقوق جزاى عمومى، ترجمه حسن دادبان، ج ۱، چاپ اول، تهران، انتشارات دانشگاه علامه طباطبايى، ۱۳۷۷، ص ۱۸۹ و ۱۹۸؛ محمد فاضل، المبادئ العامة فى التشريع الجزائى، دمشق، مطبعة الداودى دمشق، ۱۹۷۵-۱۹۷۶م، ص ۱۳۸؛ محمد كامل مرسى بك، شرح قانون العقوبات، چاپ دوم، شركة مطبعة الرغائب بمصر، ۱۹۲۳م، ص ۲۳۷؛ Frédéric Desportes, Le Nouveau Droit Penal, t.I, P. 1996, Paris, 278, 270, 281.et

۴۹. هوشنگ شامبياتى، حقوق جزاى عمومى، ج ۱، چاپ چهارم، تهران، مؤسسه انتشاراتى ويستار، ۱۳۷۳، ص ۲۶۱؛ رضا فرج اللهى، «بررسى تحولات حقوق جزاى فرانسه در قانون اخير»، مجله قضائى و حقوقى دادگستري، شماره ۱۸-۱۷، ۱۳۷۵، ص ۵۶.

۵۰. پرويز صانعى، حقوق جزاى عمومى، ج ۱، چاپ چهارم، تهران، انتشارات گنج دانش، ۱۳۷۱، ص ۱۲۳ و ۱۳۴.

۵۱. رضا فرج اللهى، «بررسى تحولات حقوق جزاى فرانسه در قانون اخير»، مجله قضائى و حقوقى دادگستري، شماره ۱۸-۱۷، ص ۵۶، ۱۳۷۵؛ Frédéric Desportes, Le Nouveau Droit Penal, t.I, P. 1996, Paris, 278, 270, 281.et

۵۲. حسن جوخدار، تطبيق القانون الجنائى من حيث الزمان، رسالة القاهره، ۱۹۷۵ م، ص ۲۷۹، ۳۶۹، ۳۷۰، ۴۶۵، ۴۸۱ و ۴۸۲.

۵۳. ماده ۱۷۵/۱ قانون اصول محاكمات جزائى سوريه مقرر مى دارد: «در امور جنائى، جنحه و خلاف، به همه طرق ممكن براى اثبات مى توان اقامه دليل كرد.

قاضى بر اساس اقتناع وجدانى حكم خواهد داد.»

۵۴. Wilfrid Jeandidier, Droit Pénal Général, Paris, montchrestien, p. 1988, 121, et 136.

۵۵. هوشنگ شامبياتى، حقوق جزاى عمومى، ج ۱، چاپ چهارم، تهران، مؤسسه انتشاراتى ويستار، ۱۳۷۳، ص ۲۶۱؛ رنه گارو، مطالعات نظري و عملى در حقوق جزا، ترجمه و تطبيق ضياء الدين نقابت، ج ۱، تهران، انتشارات ابن سينا، ص ۲۸۸ و ۲۹۹؛ فرج الله قربانى، مجموعه آراء وحدت رويه ديوانعالى کشور (جزائى)، چاپ سوم، تهران، انتشارات فردوسى، ۱۳۷۲، ص ۸۲ و ۸۴؛ حسن جوخدار، تطبيق القانون الجنائى من حيث الزمان، رسالة القاهره، ۱۹۷۵ م، ص ۲۷۹، ۳۶۹، ۳۷۰، ۴۶۵، ۴۸۱ و ۴۸۲؛ محمد فاضل، المبادئ العامة فى التشريع الجزائى، دمشق، مطبعة الداودى دمشق، ۱۹۷۵-۱۹۷۶م، ص ۱۳۸؛ محمد كامل مرسى بك، شرح قانون العقوبات، چاپ دوم، شركة مطبعة الرغائب بمصر، ۱۹۲۳م، ص ۲۳۷.

۵۶. فريد الزغبى، الموسوعة الجزائيه، ج ۲، چاپ سوم، بيروت، دار صادر، ۱۹۹۵ م، ص ۲۳، ۱۱۸.

57. Paul Roubier, Le Droit Transitoire (Conflit de Lois dans Le Temps), Paris, Dalloz et Sirey, 1960, p. 345, 347, 520, 521, 523, et 539.

58. محمد فاضل، المبادئ العامة في التشريع الجزائري، دمشق، مطبعة الداودي، 1975-1976م، ص 138.

نويسنده : دكتور محسن عيني